

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

141408



دانشکده حقوق و علوم سیاسی

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای

موضوع:

**تأثیر سیاست‌های دولت شوروی بر شکل‌گیری منازعات در
آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی**

استاد راهنما:

خانم دکتر حمیرا مشیرزاده

استاد مشاور:

خانم دکتر الهه کولایی

کتابخانه اساتید ارشد
تبریز

نگارش:

۱۳۸۹ / ۷ / ۳

مریم نظامی

۱۳۸۷

۱۴۱۹۵۵

شماره _____
تاریخ _____
پیوست _____

جمهوری اسلامی ایران
دانشگاه تهران



اداره کل تحصیلات تکمیلی

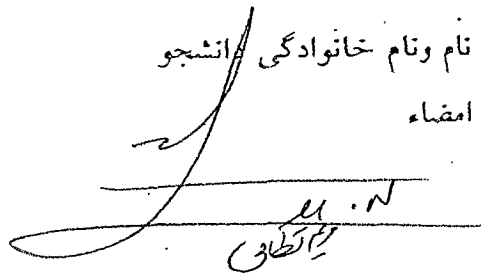
باسمه تعالی

تمهید نامه اصالت اثر

اینجانب **محمد تقی** متعهد می شوم که مطالب مندرج در این پایان نامه / رساله حاصل کار پژوهشی اینجانب است و به دستاوردهای پژوهشی دیگران که در این پژوهش از آنها استفاده شده است، مطابق مقررات ارجاع و در فهرست منابع و مآخذ ذکر گردیده است. این پایان نامه / رساله قبلاً برای احراز هیچ مدرک هم سطح یا بالاتر ارائه نشده است. در صورت اثبات تخلف (در هر زمان) مدرک تحصیلی صادر شده توسط دانشگاه از اعتبار ساقط خواهد شد.
کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به پردیس / دانشکده / مرکز دانشگاه تهران می باشد.

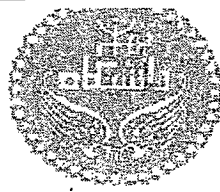
نام و نام خانوادگی / انشجو

امضاء



آدرس: خیابان انقلاب اول خیابان فجر رازی - پلاک ۵ کد پستی: ۱۳۰۴۵/۵۶۸

لاکس: ۶۴۹۷۳۱۴



دانشکده حقوق و علوم سیاسی
گروه آموزشی مطالعات منطقه ای
گواهی دفاع از پایان نامه کارشناسی ارشد

هیات داوران پایان نامه کارشناسی ارشد : مریم نظامی

گرایش :

در رشته : مطالعات منطقه ای

با عنوان : تاثیر سیاستهای دولت شوروی بر منازعات آسیای مرکزی

را در تاریخ : ۱۳۸۷/۹/۱۳

به عدد	به حروف
۱۹،۵	نوزده و ۵ صدم

با نمره نهایی :

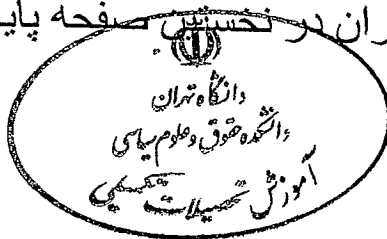
ارزیابی نمود .

عالی

با درجه :

ردیف	مشخصات هیات داوران	نام و نام خانوادگی	مرتبیه دانشگاهی	دانشگاه یا موسسه	امضاء
۱	استاد راهنما استاد راهنمای دوم (حسب مورد):	دکتر حمیرا مشیرزاده	دانشیار	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	
۲	استاد مشاور	دکتر الهه کولایی	استاد	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	
۳	استاد داور (یا استاد مشاور دوم)	دکتر حمید احمدی	استاد	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	
۴	استاد مدعو	—	—	—	—
۵	نماینده کمیته تحصیلات تکمیلی گروه آموزشی :	دکتر الهه کولایی	استاد	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	

تذکر : این برگه پس از تکمیل هیات داوران در نخستین صفحه پایان نامه درج می گردد



برای مادره

که آیت از خودگذشتگی است

اسطوره ایمان و مهربانی

سرچشمه فاطرات زیبای سالهای زندگی اه

سایه اش مستدام

سپاس گذاری

در نگارش این رساله بیش از هر چیز مرهون اساتیدی هستم که طی دوران تحصیل خود از کلاسها و مباحث ایشان به صورت مستقیم یا غیر مستقیم استفاده کرده ام؛ خصوصا اساتید بزرگورای که طی چند سال گذشته از محضر آنها در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بهره برده ام. تشکر ویژه بنده خطاب به اساتیدی است که در این پایان نامه بزرگوارانه مرا راهنمایی کردند؛ سرکار خانم دکتر حمیرا مشیرزاده با دقت و حوصله فراوان در همه مراحل طرح و تدوین و اصلاح پایان نامه بنده را همراهی و راهنمایی کردند. بی تردید دانش وسیع و حسن خلق، از ایشان الگویی مثال زدنی برای دانشجویان پدید آورده است. هم چنین باید قدردانی خود را از سرکار خانم دکتر الهه کولایی اعلام نمایم که دلسوزانه و دقیق در امر مشاورت رساله از هیچ کوششی فروگذاری نکردند. برکسی پوشیده نیست که احاطه علمی و مباحث ایشان در مورد مسائل منطقه آسیای مرکزی و قفقاز عامل رونق مطالعات منطقه ای در ایران و علاقمندی دانشجویانی چون بنده به این حوزه مطالعاتی بوده است. آقای دکتر حمید احمدی نیز از سر لطف بسیار زحمت داوری پایان نامه را پذیرفته و نکات ارزشمندی را تذکر دادند که تاثیر مشخص و آشکاری در بهبود محتوای مطالب شده داشته است. بی تردید بدون همراهی ها و راهنمایی این اساتید؛ کار ارائه شده دارای اشکالات بسیار می بود هر چند ناگفته پیداست که تمام نقص ها و ضعف ها بر عهده دانشجویی است که خود را همواره در مسیر آموختن و تصحیح اشتباهات می داند.

هم چنین جا دارد تقدیر ویژه ای از زحمات بی دریغ همسر عزیزم، آقای حجت کاظمی بنمایم که مباحث مشترکمان منبعی برای ایده هایی شد که در جریان کار در جای جای این رساله به کار گرفته شد. سپاس گذاری می کنم از تک تک اعضای خانواده ام که در طول همه این سالها در تمام سختی ها و شادی ها در کنار من بوده اند. بی تردید آنها نقشی بسیار در این رساله دارند؛ هر چند خود از آن آگاه نباشند. در پایان جا دارد از دوستان خویم خانم ها شهبازی و شالی در واحد تایپ و تکثیر دانشکده حقوق و علوم سیاسی نیز تشکر نمایم که زحمات بسیاری را در تایپ و تصحیح این رساله متحمل شدند.

چکیده

اشکال و انواع بحران و منازعه در سطوح گوناگون زیر ملی، ملی و فراملی واقعیت جاری و موجود منطقه آسیای مرکزی در دوران پس از فروپاشی بوده است. چشم انداز تحلیلی پایان نامه حاضر معطوف به این موضوع است که تحلیل ها و تبیین های مختلف مانند تاثیر قدرتهای بزرگ یا اسلام گرایی در نهایت قادر به ارائه چهارچوبی جامع برای تبیین مجموعه متنوع بحرانها و منازعات بالقوه و بالفعل منطقه آسیای مرکزی نخواهد بود. پایان نامه در پی نشان دادن این نکته است که بحرانهای بالفعل و بالقوه موجود در منطقه تنها هنگامی به صورتی کامل قابل تحلیل خواهند بود که بر بستر تجربه تاریخی ای تحلیل شود که دوره ۷۰ ساله سلطه اتحاد جماهیر شوروی بر منطقه مهم ترین بخش آن است که طی آن حاکمیت مسکو دست به مجموعه ای از اقدامات سازمان یافته در محیط سستی و پیچیده منطقه زد که نهایتا در ابعاد گوناگون منجر به شکل گیری بحرانهایی در منطقه در حوزه های گوناگون حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شد که بر بستر آنها منازعات به عنوان اشکال بالقوه و بالفعل، کوتاه دامنه و بلند دامنه جدال و تعارض سیاسی در منطقه ظاهر شده و تداوم یافته اند و ثبات سیاسی را به چالش می کشند.

در فصل اول پایان نامه تلاش شد تا مصادیق این منازعات در دوران فروپاشی در منطقه در سطوح کوتاه دامنه یا بلند دامنه آن احصا و روایتی از آنها به دست داده شود. در فصل دوم با اشاره به این نکته که ماهیت اقدامات پر دامنه شوروی در منطقه دارای ابعاد و سویه های مختلفی است که درک آنها نیازمند داشتن چارچوبی مفهومی برای درک واقعیت پیچیده اقدامات و نتایج آنهاست؛ حاوی تلاشی برای درک «چارچوب اقدام» حکومت مسکو در جمهوریهای پیرامونی با تاکید بر آسیای مرکزی بود. در اینجا عنوان شد که مفاهیم سه گانه «توتالیتریزم»، «نوسازی» و «استعمار» در ارتباط با یکدیگر این امکان را برای ما فراهم می آورند تا بتوانیم واقعیت پرتناقض و وسیع اقدامات شوروی در آسیای مرکزی در دوره زمانی حدودا ۷۰ ساله را درک کنیم. با این چهارچوب نظری؛ فصل سوم به روایت مجموعه اقدامات شوروی در منطقه در ذیل ۴ دسته کلی اقدامات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی پرداخته است. در زیر مجموعه هر یک از دسته های فوق تعدادی از عناوین گنجانده شده اند که روایتگر مجموعه ای از اقدامات در حوزه خاص هستند.

فصل چهارم به اتکای بحث فصل قبل در مورد اقدامات، به بحرانهایی می پردازد که ناشی از این اقدامات در منطقه به وجود آمده اند. این بحرانها که ذیل چهار دسته سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آمده اند هر یک شامل تعدادی بحران می باشند. این فصل در مقام جمع بندی می کوشد تا نشان دهد که چگونه منازعات بالفعل رخ داده در دوران پس از فروپاشی مانند جنگ داخلی تاجیکستان، درگیری های مرزی، انقلاب لاله ای قرقیزستان در کلان ترین سطح در ادامه منطقی بحرانهای ساختاری ای قابل تحلیل هستند که خود پیامد اقدامات شوروی به شمار می آیند.

اگرچه نگاه پایان نامه عمدتاً معطوف به گذشته است، ولی تلاش می شود گذشته به عنوان چشم اندازی برای درک محیط پیچیده و بحران زده منطقه تلقی شود و افقی جامع تر برای درک پدیده ها فراهم آید.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۲	طرح مسئله
۳	بررسی آثار
۶	متغیرهای دخیل
۶	فرضیه اصلی
۷	سازماندهی تحقیق
۹	فصل اول: منازعات در آسیای مرکزی
۱۰	مقدمه: چستی منازعه
۱۴	الف- منازعات بالفعل بلند دامنه
۱۴	۱- جنگ داخلی تاجیکستان
۱۸	۲- انقلاب لاله‌ای قرقیزستان
۲۱	ب- بحران‌های بالفعل کوتاه دامنه
۲۱	۱- شورش اوش
۲۲	۲- برخورد با حرکت اسلامی ازبکستان (IMU) در منطقه فرغانه
۲۳	۳- انفجارها در تاشکند
۲۳	۴- درگیری مرزی میان ازبکستان و قزاقستان
۲۴	۵- جنبش توده‌ای اندیجان
۲۵	پ- منازعات بالقوه
۲۷	نتیجه‌گیری
۲۹	فصل دوم: چهارچوب تحلیلی
۳۰	مقدمه
۳۱	الف) شوروی به عنوان نظامی توتالیتر
۴۱	ب) دولت شوروی به عنوان یک دولت نوساز
۵۲	پ) اتحاد شوروی به عنوان یک نظام استعماری
۶۹	نتیجه‌گیری
۷۰	فصل سوم: اقدامات دولت شوروی در آسیای مرکزی
۷۱	مقدمه: آسیای مرکزی از ابتدا تا سلطه شوروی
۷۳	الف) انقلاب اکتبر و آسیای مرکزی
۷۷	ب) اقدامات سیاسی
۷۸	۱- سرکوب قیام‌های ملی‌گرایانه و اسلامی
۸۱	۲- تقسیم‌بندی‌های ارضی و مرزی

۸۶	۲- کشتارها و تصفیه‌ها
۹۱	۴- تبعید اقوام مختلف به آسیای مرکزی
۹۳	۵- شکل‌دهی به دستگاه حکومتی اقتدارگرا
۹۶	۶- ایجاد نخبگان وابسته به مرکز در جمهوریها
۱۰۰	پ- اقدامات اقتصادی
۱۰۳	۱- برقراری رابطه مرکز- پیرامون میان مسکو و کشورهای آسیای مرکزی
۱۱۰	۲- اشتراکی کردن کشاورزی
۱۱۶	ت) اقدامات فرهنگی- اجتماعی
۱۱۶	۱- تلاش جهت «ساختن انسان جدید شورویایی» با غلبه دادن «عنصر روس»
۱۲۲	۲- سیاستهای تغییر خط و زبان
۱۲۷	۳- تحرکات جمعیتی در آسیای مرکزی
۱۳۲	۴- مبارزه با اسلام
۱۳۸	نتیجه‌گیری
۱۴۰	فصل چهارم: بحرانهای برآمده از اقدامات شوروی در آسیای مرکزی
۱۴۱	مقدمه: چیستی بحران
۱۴۳	الف- بحرانهای سیاسی
۱۴۳	۱- بحران‌های ارضی و مرزی
۱۵۰	۲- بحران مشارکت و مشروعیت سیاسی
۱۵۹	ب- بحرانهای اقتصادی
۱۶۰	۱- اضطراهای به ارث رسیده اقتصادی
۱۶۴	۲- بحران توزیع
۱۶۹	۳- بحران آب
۱۷۲	۴- بحران زیست محیطی
۱۷۵	پ- بحرانهای فرهنگی و اجتماعی
۱۷۶	۱- بحران ناشی از تصادم هویت ملی و قومی
۱۸۹	۲- بحران هویت اعتقادی و ظهور بنیادگرایی
۱۹۶	۳- بحران‌های اجتماعی
۱۹۹	نتیجه‌گیری
۲۰۱	نتیجه‌گیری و جمع‌بندی نهایی
۲۰۷	کتابنامه

مقدمه

۱- طرح مسئله

آنچه در جهان امروز طبیعی می‌کند، همه‌گیر بودن مقوله منازعه و ستیزه میان گروه‌های زیرملی، ملی و فراملی است، ولی منطقه آسیای مرکزی و قفقاز از لحاظ قرار داشتن بر بستری از انواع منازعات بالفعل و بالقوه موقعیت منحصر به فردی را در جهان امروز داراست، به گونه‌ای که تحلیل‌گر و استراتژیست امنیتی برجسته، زیگینو برژینسکی در یکی از آخرین تحلیل‌های خود از این منطقه با عنوان «بالکان اورآسیا» و «دیگ جوشان قومی» اوراسیا یاد می‌کند (برژینسکی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۷).

از این جهت جالب‌ترین و در عین حال جدی‌ترین مسئله‌ای که در منطقه آسیای مرکزی توجه پژوهشگران را جلب کرده است، مسئله منازعات موجود در منطقه است پژوهش حاضر نیز مسئله انواع گوناگون منازعات در آسیای مرکزی را در دستور کار خود قرار داده است. آسیای مرکزی در دوران بعد از استقلال همواره در معرض وقوع انواع منازعات بر سر دسترسی به منابع آب و انرژی، مرزی و ارضی، قومی، مذهبی، سیاسی و... بوده است و بدون تردید به لحاظ کثرت منازعات در نوع خود قابل توجه است. همین مسأله منجر به شکل‌گیری علاقه قابل توجهی در میان تحلیل‌گران بحران‌ها و منازعات زیرملی، ملی و فراملی به این منطقه شده است. تحلیل‌ها نشان می‌دهند گرچه تاکنون منازعات بلند دامنه‌ی اندکی در این منطقه رخ داده است ولی احتمال بالایی برای برافروخته شدن انواع منازعات در آینده‌ی نه چندان دور در منطقه وجود دارد.

تاکنون منازعات بلند دامنه‌ای مانند انقلاب لاله‌ای قرقیزستان و جنگ داخلی تاجیکستان و منازعات کوتاه دامنه‌ای مانند شورش ارش، جنبش توده‌ای اندیجان، حمله حرکت اسلامی ازبکستان به دره فرغانه و بمب‌گذاری‌های تاشکند به وقوع پیوسته است.

وجود یک منازعه یا مجموعه‌ای از منازعات بالقوه و بالفعل تجمیع شده در یک منطقه، به صورت طبیعی این پرسش را در ذهن تحلیل‌گر بر می‌انگیزد که به راستی دلیل این پدیده در یک منطقه خاص چه می‌تواند باشد؟ منازعات مانند سایر پدیده‌های انسانی، تحت تأثیر عواملی هستند و پژوهشگر علاقمند به یافتن این عوامل است. بنابراین سؤال اصلی پژوهش حاضر نیز آن است که «ریشه‌ها و بسترهای اصلی منازعات بالقوه و بالفعل، کوتاه دامنه و بلند دامنه‌ی شکل گرفته در منطقه آسیای مرکزی در دوران بعد از استقلال را باید در چه چیزی یافت؟»

۲- بررسی آثار

در بسیاری از نوشته‌هایی که در طول ۱۷ سال گذشته در پاسخ به این پرسش، نگاشته شده، سعی شده که پاسخ مناسبی به این پرسش داده شود که ما در مباحث زیر به بررسی تعدادی از آنها می‌پردازیم. برخی تحلیل‌های موجود بر ضعف نظام سیاسی آسیای مرکزی به عنوان عامل منازعات تأکید دارد. این تحلیل‌ها با تأکید بر مسأله نقش فوق‌العاده دولت‌ها و ابزارهای آنها در کنترل اوضاع و ایجاد یک وضعیت نسبتاً باثبات، با اشاره به ضعف شدید دولت‌های این منطقه در مقابل قدرت‌های زیرملی و فراملی، عامل عمده بحران‌ها و منازعات منطقه را در این پدیده می‌یابند. مؤسسه رند در تحلیل خود از بحرانها و منازعات منطقه عنوان می‌کند: «این تحلیل، رژیم‌های منطقه را عامل اصلی احتمال بروز درگیری‌های منطقه‌ای می‌داند، ضعف و بی‌ثباتی این رژیم‌ها، آنها را در مواجهه با چالش‌های ناشی از دیگر گسله‌های درگیری به‌طور فزاینده ناتوان می‌سازد. هنگامی که رژیم‌ها از هم فرو می‌پاشند، این کشورها که از لحاظ سیاسی و اقتصادی ضعیف هستند ممکن است درگیری مسلحانه را تجربه کنند» (الیکر، ۱۳۸۲، ص ۱۳). این تحلیل‌ها معمولاً بر مواردی چون ناتوانی دولت‌ها در کنترل گروه‌های مخالف زیرملی، کنترل مرزها، ظرفیت اندک رژیم‌ها در جلب مشارکت مردمی تأکید دارند.

برخی دیگر از تحلیل‌ها نظام بین‌المللی مستقر و رقابت قدرت‌های بزرگ را به عنوان عامل منازعات در آسیای مرکزی مطرح می‌کنند. در تحلیل‌هایی که معمولاً متوجه صلح نظام بین‌المللی و نقش آن در شکل‌گیری، رشد یا تخفیف منازعات در مناطق مختلف جهان هستند، عمدتاً مناسبات و رقابت قدرت‌های بزرگ به عنوان دلیلی برای شکل‌گیری منازعات در آن منطقه به حساب می‌آیند. در این قالب عمدتاً عنوان می‌شود که مناسبات قدرت‌های بزرگ در صورت همگرایی به عنوان عامل ثبات و در صورت عدم همگرایی به عنوان عامل بی‌ثباتی عمل می‌کند. عنوان می‌شود که قدرت‌های بزرگ با استفاده از ابزارهای نفوذ خود قادرند تا به تحریک و تقویت منابع منازعه زیرملی و ملی با هدف تغییر وضعیت موجود در منطقه به نفع خود بپردازند. مطابق این تحلیل شکل‌گیری مجدد «بازی بزرگ جدید» در منطقه آسیای مرکزی که بازیگران اصلی آن آمریکا و روسیه هستند، زمینه‌ای برای رشد و تقویت ابعاد منازعه در منطقه شده است، به این معنا که قدرت‌های بزرگ در جهت دستیابی به منافع خود، به تضعیف دولت‌ها اقدام می‌کنند، گروه‌های اپوزیسیون، اقوام و طبقات ناراضی را تقویت می‌کنند و زمینه‌های انواع

گونگونگی از منازعه (از شورش تا جنگ داخلی و...) را فراهم می‌آورند (برای تحلیلی نزدیک به رویکرد فوق بنگرید به حاتمی، ۱۳۸۲، خصوصاً صص ۴۳-۳۲).

در اثبات چنین نقشی برای قدرت‌های بزرگ معمولاً به نقش قدرت‌هایی چون روسیه، ایران و ازبکستان در شکل‌گیری و تشدید جنگ داخلی تاجیکستان و متعاقباً نقش آنها در ایجاد صلح و مهم‌تر از همه به نقش ایالات متحده در برپا کردن انقلاب لاله‌ای در قرقیزستان اشاره می‌شود.

اسلام‌گرایی نیز از جمله مسائلی است که به عنوان علل منازعات آسیای مرکزی مورد بررسی قرار گرفته است. همواره در تحلیل‌های ارائه شده از عوامل بی‌ثباتی شدید موجود در مناطقی مانند خاورمیانه، پاکستان و آسیای مرکزی، بر نقش مقوله اسلام‌گرایی و جهت‌گیری مسلمانان تندرو جهت مبارزه با دولت‌های مستقر و قدرت‌های خارجی مداخله‌گر اشاره می‌شود. از این منظر، اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی همواره عامل بخشی از منازعات در منطقه بوده و این نقش آنها خصوصاً با استقرار قدرت‌گیری طالبان در افغانستان از سال ۱۹۹۶ به بعد افزایش یافته است. اقدامات گروه‌های اسلامی علیه دولت‌ها در جریان جنگ داخلی تاجیکستان، شورش اندیجان، بمب‌گذاری‌های تاشکند، درگیری‌های رخ داده در دره‌ی فرغانه و... همگی نشان از آن دارند که اسلام‌گرایی و ستیزه‌جویی گروه‌های اسلام‌گرا دلیلی مهم، در منازعات کوتاه دامنه و بلند دامنه این منطقه بوده‌اند (گروه بحران بین‌المللی، ۱۳۸۳، صص ۱۴-۱۲).

در برخی رویکردهای دیگر با اشاره به ضعف هویت ملی و تداوم نیرومند هویت‌های قومی و پیچیدگی قومی موجود در منطقه، عامل منازعات در این منطقه به حساب می‌آیند. عنوان می‌شود که گروه‌های ستیزه‌گر اغلب حول قومیت‌ها گرد آمده‌اند و در این قالب اپوزیسیون نیز بر حسب قومیت شکل گرفته است. نقش قومیت‌گرایی در منازعه تاجیکستان و مواردی دیگر دلیل این باور به حساب می‌آید (تقوی اصل، ۱۳۸۴، ۲۵-۹۲).

هم چنین مقوله‌ی تأثیر اقدامات شوروی و بحران‌های به ارث رسیده از آن بر شکل‌گیری و تداوم منازعات موجود در آسیای مرکزی از دیگر مسائلی است که در آثار متعددی به آن اشاره شده است. دره میرحیدر در جایی عنوان می‌کند: «کشورهای تازه استقلال یافته صرف نظر از وضع نابسامان اقتصادی ... با اختلافات عدیده مرزی، قومی، ارضی، تضاد بین روس و غیرروس و بومی و غیربومی روبرو هستند. تمامی این اختلافات ریشه تاریخی دارند و محصول استراتژی‌ها و سیاست‌هایی است که توسط دولت

روسیه تزاری و جانشین آن دولت کمونیستی اعمال شده است» (میرحیدر، ۱۳۷۳، ص ۹۷). پائولین جونز لانگ نیز در تحلیلی با عنوان این که بی‌تردید مسایلی چون دخالت‌های خارجی، تقسیمات قومی-قبیله‌ای، اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی خشونت بار و ... در شکل‌گیری منازعات این منطقه نقش‌آفرینی دارند، عنوان می‌کند که این مقولات باید به عنوان حاصل و برآیندی از میراث شوروی و اقدامات آن در منطقه به حساب آیند. (Jonse Luong, 2004, pp.5-6) شیرین اکینر، تحلیل‌گر برجسته مسایل آسیای مرکزی نیز در تحلیلی در مورد جنگ داخلی تاجیکستان، ضمن اشاره به مقولاتی مانند نقش قوم‌گرایی و دخالت خارجی در جنگ در تذکری جالب عنوان می‌کند که باید همه‌ی این مقولات به عنوان نتیجه‌ای از اقدامات شوروی در قالب سرکوب‌ها، مهاجرت‌ها، اقدامات ضد مذهبی، اشتراکی کردن، مرزکشی‌ها به حساب آیند. وی در پایان نکته‌ای را می‌افزاید که حاوی فرضیه‌ی محوری در این رساله نیز هست: «این رویدادها تأثیرات مشخصی به جای گذاشتند که منجر به شکل‌گیری پویایی‌های کشمکش‌زایی شدند که در طی جنگ داخلی در دهه‌ی ۱۹۹۰ ظاهر شدند» (Akiner, 2001).

برژینسکی نیز در تحلیل خود با اشاره به «شکنندگی» ساختاری کشورهای منطقه، آن را دلیلی می‌داند که باعث شده تا «همسایگان قدرتمندتر برای دخالت در امور آنها وسوسه شوند.» وی در توضیحی مختصر عنوان می‌کند: «بالکان اورآسیایی یک معرق قومی است. مرزهای کشورهایش توسط نقشه برداران شوروی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به صورتی دل‌خواه رسم شده‌اند... مرزهای این کشورها براساس مسایل قومی شکل گرفت و بیانگر منافع کرملین در حفظ منطقه جنوبی امپراتوری روسیه از طریق ایجاد تفرقه در جهت مطیع ساختن آنها بود» (برژینسکی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۰). در اینجا برژینسکی به مقوله مرزها می‌پردازد، در حالی که حوزه اقدامات شوروی و طبعات پیامدهای کشمکش‌ساز آنها بسیار متغیر هستند. پدیده‌ای که برژینسکی به آن اشاره می‌کند، مقوله‌ای است شناخته شده که مطابق آن بر نقش منازعه‌ساز تقسیم‌بندی‌های استعماری خود خواسته در کشورهای تحت استعمار در مناطق مختلف اشاره شده است (شیخ نوری، ۱۳۸۵، صص ۶۲-۵۶ و نیز کلر، ۱۳۸۱، صص ۴۱۰-۴۰۷).

در نزد پژوهشگران دیگری نیز به مقوله تأثیر اقدامات شوروی بر شکل‌گیری منازعات اشاراتی شده است (برای مثال رک. واعظی، ۱۳۸۶، صص ۹۵-۹۶؛ تقوی اصل، ۱۳۸۴، صص ۹۲-۹۰؛ شیخ عطار، ۱۳۷۳، صص ۳۳-۳۰ و ۴۵-۴۶). ولی مسأله آن است که مقوله فوق تاکنون به گونه‌ای روشمند و جامع مورد بررسی قرار نگرفته است هر چند که در نزد تحلیل‌گران نسبت به آن بصیرت وجود دارد.

متغیرهای دخیل

با توجه به مطالعات صورت گرفته و هم چنین نکات مورد توجه پژوهشگران منازعه‌ها در این منطقه، می‌توان به متغیرهای متعددی که در شکل‌گیری منازعات دخیل بوده‌اند اشاره کرد که این متغیرهای دخیل عبارتند از: ۱- ضعف شدید دولت‌های منطقه، ۲- حضور قدرت‌های بزرگ در منطقه، ۳- رشد اسلام‌گرایی، ۴- ضعف هویت ملی و نیرومندی هویت‌های زیرملی و فراملی و ۵- تأثیر اقدامات دولت شوروی بر شکل‌گیری منازعات در آسیای مرکزی. با این حال گرچه همه عوامل مذکور به عنوان عامل منازعه یاد شده‌اند، اما در رساله حاضر تأثیر اقدامات شوروی بر شکل‌گیری منازعات در آسیای مرکزی به عنوان متغیر اصلی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

فرضیه اصلی

نظر کلی پژوهش حاضر آن است که بستر و زمینه کلی بحران‌ها و تبعات منازعات آسیای مرکزی در دو دهه اخیر (و البته آینده) را باید در تاریخ این منطقه یافت و در گستره تاریخی این منطقه باید تأکید را بر دوره تسلط اتحاد جماهیر شوروی بر این منطقه گذاشت و به واکاوی ریشه‌ای اقداماتی پرداخت که شوروی (و قبل از آن تا حدی روسیه تزاری) در این منطقه انجام داد.

بدین ترتیب فرضیه پژوهش حاضر آن است که:

«مجموعه اقدامات اتحاد جماهیر شوروی در دوران تسلط بر منطقه آسیای مرکزی بواسطه ماهیت خود، منجر به شکل‌گیری مجموعه‌ای از بحران‌های درهم تنیده سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و زیست‌محیطی شده که این بحران‌ها بستری برای وقوع منازعات در سطوح گوناگون بوجود آورده است.»
بر این اساس می‌توان این تأثیر را به این شکل تصور کرد.

اقدامات شوروی ← بحران‌های گوناگون ← منازعات بالفعل و بالقوه

در اینجا «اقدامات» آن دسته عملکردهایی را شامل می‌شوند که اتحاد شوروی در طی ۷۰ سال حاکمیت خود بر منطقه شکل داده است، ولی شرح صرف این اقدامات به خودی خود نمی‌تواند توضیحی برای عاملیت آنها در شکل‌دهی به بحران‌ها و منازعات باشند. برای فراهم آوردن یک چهارچوب تحلیلی برای فهم و تبیین اقدامات، به اتکای بحث پژوهشگران گوناگون، سه مفهوم محوری

«توتالیتاریانیسم»^۱، نوسازی و استعمار به عنوان مفاهیمی انتخاب شده‌اند که می‌توان از منظر آنها به تبیین اقدامات گوناگون در منطقه پرداخت و اقدامات را در شکل‌دهی به بحران‌ها توضیح داد. در این جا بحرانها متغیرهای واسطی هستند که برای تبیین متغیر وابسته یعنی منازعات به کار گرفته می‌شوند. آنها خود از نتایج متغیر مستقل یعنی اقدامات به حساب آمده و به نوعی عامل منازعات نیز محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر بحرانها حلقه واسط منازعات و اقدامات به حساب می‌آیند.

منظور از بحران‌ها، آن وضعیت‌های اضطراری هستند که بازیگران درگیر در محیط بازی را به چالش فرا می‌خوانند. بحرانها شرایط بی‌ثبات‌ساز هستند؛ به این معنا که در آن بازیگران بر سر اهداف و اولویت‌ها توافق ندارند. در این قالب بحرانها می‌توانند منبع منازعه باشند، بدل شدن بحران‌ها به وضعیت منازعه، وقتی صورت می‌گیرد که طرفین درگیر احساس کنند جز از طریق سطوح گوناگون از برخورد امکان تحقق اهداف آنها وجود نخواهد داشت.

منظور از منازعات هرگونه رویاویی و برخورد نسبتاً آگاهانه و نسبتاً پایدار میان افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها، نهادها و دولت بر سر دسترسی به ارزش‌های مطلوب بشری می‌باشد. این برخوردها می‌توانند همراه با خشونت یا بدون خشونت، دراز مدت یا کوتاه مدت باشند.

سازماندهی تحقیق

جهت ارزیابی و اثبات فرضیه اصلی سازماندهی تحقیق بر این اساس استوار است در فصل اول که ضمن تعریف منازعه و انواع آن و نیز برشمردن منازعات گوناگون موجود در منطقه و بررسی مختصر آنها، زمینه را برای بررسی‌های بعدی فراهم خواهیم آورد. برای پرداختن به اقدامات شوروی در منطقه آسیای مرکزی باید زمینه‌های نظری و فکری این اقدامات مورد تحلیل قرار گیرند. این بدان دلیل است که نظام اتحاد شوروی نظامی متکی به یکی از بزرگ‌ترین ایدئولوژی‌های تاریخ بشری بوده است. در این قالب در فصل دوم سعی شده تا نظام شوروی و اقدامات آن در منطقه بر حسب سه مفهوم کلی «توتالیتاریانیسم»، «نوسازی» و «استعمار» توضیح داده شوند. بحث ما آن است که در یک تحلیل کلان، نظام شوروی واجد هر سه خصلت فوق به صورت همزمان بوده و این سه خصلت دارای در هم تنیدگی خاصی هستند.

^۱ - شایان توجه است که در نزد پژوهشگران از توتالیتاریانیسم تحت عنوان «تمامیت خواهی» یاد می‌شود.

مرحله بعدی پژوهش در فصل سوم به تشریح مفصل اقدامات شوروی در منطقه، ذیل عنوان کلی، اقدامات سیاسی، اقدامات اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی می‌پردازد. این اقدامات در عین آن که تحکیم‌کننده نظام توتالیتر بودند، همزمان نیز منجر به نوسازی و بهبود وضع زندگی اهالی نیز شدند و در عین حال ابعاد نیرومندی از عملکرد استعماری نسبت به ملیت‌های پیرامونی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز داشتند.

در حوزه‌ی اقدامات، اقدامات سیاسی شامل سرکوب قیام ملی‌گرایانه و اسلامی، تقسیم‌بندی‌های ارضی و مرزی، کشتارها و تصفیه‌ها، تبعید اقوام گوناگون به منطقه، تقسیم قدرت و شکل‌دهی به دستگاه حکومتی اقتدارگرا و نهایتاً ایجاد نخبگان وابسته به مرکز در جمهوری‌ها هستند؛ اقدامات اقتصادی شامل تک‌محصولی شدن و اشتراکی کردن کشاورزی است؛ و در نهایت اقدامات فرهنگی - اجتماعی نیز شامل تلاش جهت ساختن انسان جدید شورویایی با غلبه دادن عنصر روس، سیاستهای تغییر خط و زبان، تحریکات جمعیتی، مبارزه با اسلام، هستند که به صورت مفصل مورد بررسی قرار می‌گیرند.

مرحله‌ی پایانی پژوهش حاضر که در فصل چهارم ارائه خواهد شد، ارائه‌ی پیامدهای این اقدامات در قالب مجموعه‌ای از بحران‌ها است که مطابق فرضیه این رساله، به عنوان بستر منازعه در منطقه عمل می‌کنند. این بحران‌ها در ذیل سه دسته کلی یعنی بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی گرد آورده شده‌اند و هر یک شامل چندین خرده بحران هستند. بحران‌های سیاسی شامل بحرانهای ارضی و مرزی، بحران مشارکت، بحران مشروعیت و بحران اقتدارگرایی می‌باشد. بحرانهای اقتصادی شامل اضطراب‌های به ارث رسیده از دوره‌ی شوروی، بحران توزیع، بحران آب و بحران زیست محیطی است. بحرانهای فرهنگی - اجتماعی شامل بحران هویت حاصل از تصادم هویت قومی با هویت ملی و محلی‌گرایی، بحران هویت اعتقادی و ظهور بنیادگرایی و نهایتاً بحران‌های اجتماعی مانند قاچاق مواد مخدر، سازمانهای مافیایی و ... هستند.

فصل اول:

منازعات در آسیای مرکزی

مقدمه: چیستی منازعه

منازعه بیانگر تعاملی آمیخته با ناسازگاری و برخورد میان کنشگران اجتماعی است. زندگی اجتماعی از آغاز و همواره در کنار سازگاری و همیاری، با تعارض و منازعه نیز همراه بوده است. گرچه این ناسازگاری‌ها و برخوردها در همه‌ی زمینه‌ها و عرصه‌های زندگی اجتماعی وجود دارد اما عرصه‌ی سیاست از آنجا که با پیچیده‌ترین و در عین حال وسوسه‌انگیزترین منابع و ارزش‌های کمیاب، یعنی قدرت سیاسی و حکومت سروکار دارد، همواره یکی از آشکارترین و مهم‌ترین عرصه‌های بروز و ظهور منازعات بوده است.

مسئله‌ی تقابل، ستیزه و نهایتاً منازعه همواره یکی از موضوعات اصلی فلسفه‌ی جامعه‌شناسی و علم سیاست بوده است و بنیانگذاران جامعه‌شناسی توجه کاملی به این پدیده‌ها داشته‌اند. ولی به صورت دقیق، جامعه‌شناسی تقابل را نخستین بار جرج زیمل در سال ۱۹۰۳ مطرح کرد. از نظر زیمل ریشه‌های تقابل را باید در غریزه‌ی ذاتی ستیزه‌جویی انسان جستجو کرد، غریزه‌ای که زمینه‌ساز نیل آدمی به اهدافش است (کوزر، ۱۳۸۴، ص ۲۳).

جرج زیمل تقابل را اینگونه تعریف می‌کند: «تقابل، نزاع بر اساس ارزش‌ها و موقعیت‌ها، قدرت و منافع، حذف رفتارها و ایجاد جراحات در طرف مقابل است. بنابراین تقابل وضعیتی حاصل از اختلاف در دسترسی به منابع است، اختلافی که می‌تواند به منازعه بدل شود (آزاد ارمکی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۰). هم چنین زیمل در مقاله‌ای در باب تضاد، آن را شکلی از جامعه‌ی زیستی دانسته چرا که حداقل دو نفر را به هم مرتبط می‌کند. تضاد در نتیجه «عوامل جداکننده» مانند تنفر و حسادت به وجود می‌آید و تلاشی است برای حل اختلافات پدید آمده و حفظ وحدت حتی اگر از طریق حذف یکی از دو طرف باشد (کرایس، ۱۳۸۶، ص ۲۸۴).

تعارض نیز از مفاهیم نزدیک به منازعه است. در تعریف تد رابرت گر، «پدیده‌ی تعارض عبارت است از تعاملات قهرآمیز و آشکار گروه‌های رقیب» (برچر و ویکنفلد، ۱۳۸۲، ص ۳۰). دورکیم تعارض‌های اجتماعی را پدیده‌های بر آمده از «نابسامانی» می‌داند که در دوره‌های بحران، توسعه می‌یابند. این در حالی است که مارکسیست‌ها تعارض اجتماعی را در نتیجه توزیع ناعادلانه‌ی کالاهای مادی می‌دانند (بودون و بوریکو، ۱۳۸۵، ص ۹۱-۹۰). بنابراین تعارضات نیز می‌توانند به منازعه بدل شوند.

در نوشته‌های اجتماعی و سیاسی موجود، تعاریف متعددی از منازعه وجود دارد. برخی از این تعاریف، هر گونه ناسازگاری و رویارویی میان افراد و گروه‌ها را در زمره‌ی منازعه می‌دانند. در حالی که تعاریف دیگر، آن گونه از ناسازگاری‌ها و رویارویی‌ها را منازعه می‌شمرند که در جاتی از تخاصم و خشونت را دارا باشند. ماکس وبر می‌نویسد: «زمانی یک رابطه‌ی اجتماعی را منازعه می‌دانیم که کنش‌های مرتبط با آن، عملاً در جهت پیشبرد خواست‌های یک فرد و یا یک گروه علیه مقاومت دیگری یا دیگران باشد» (وبر، ۱۳۷۴، ص ۴۷-۴۴ به نقل از دلاوری، ۱۳۸۳).

جرج زیمل نیز منازعه را شامل طیف وسیعی از روابط و تعاملات اجتماعی اعم از خشونت‌آمیز و غیرخشونت‌آمیز تعریف می‌کند که حول محور تعارضات و ناسازگاری‌های میان افراد و گروه‌ها شکل می‌گیرد. زیمل به طور کلی دو حالت برای روابط و تعاملات اجتماعی قایل است. «منازعه» و «سازش» او این هر دو را در مقابل وضعیت بی‌تفاوتی قرار می‌دهد که بیانگر نبود ارتباط و تعامل میان افراد و گروه‌هاست (دلاوری، ۱۳۸۳، ص ۱۰۹). اما کارل دویچ رقابت‌هایی را در زمره منازعه قرار می‌دهد که هدفمند باشند و طرفین به وضعیت رقابتی میان خود آگاهی داشته باشند. به نوشته وی، منازعه محصول تعامل هدفمند میان دو یا چند طرف در یک وضعیت رقابتی است (دلاوری، ۱۳۸۳، ص ۱۱۰). ساندول نیز در تعریف منازعه می‌نویسد: «منازعه موقعیتی است که دست کم دو بازیگر یا نمایندگان آنها تلاش دارند تا اهداف و مقاصد متضادی را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از طریق ظرفیت‌ها و امکانات خود دنبال کنند» (Sandole, 1999, p.10).

از سوی دیگر باید دانست تنش چیزی متفاوت از منازعه است، چرا که در وضعیت تنش، همه‌ی طرف‌های درگیر به تعارض و رویارویی منافع خود با دیگران آگاهی ندارند هر چند که تنش می‌تواند مقدمه‌ی شکل‌گیری منازعات باشد و در صورت تداوم تنش طرفین در وضعیت تعارض و رویارویی آگاهانه و ارادی قرار بگیرند. بالاخره اینکه منازعه لزوماً با خشونت ملازمه ندارد، علی‌الخصوص خشونت آشکار و فیزیکی. منازعه می‌تواند با استفاده‌ی طرفین از ابزارهای متنوع و متعدد غیرخشونت‌آمیز مانند عوامل بازدارنده‌ی اقتصادی سیاسی، اجتماعی و روانی به پیش رود. هم‌چنین می‌توان گفت، منازعه شامل آن موقعیت‌هایی نیز می‌شود که نبردهای ناهمگرا یا منافع و ارزش‌های ناسازگار به صورتی غیرخشونت‌آمیز و بدون لزوماً آسیب دیدن یا حذف یک طرف دیگر به رویارویی با یکدیگر می‌پردازند (Oberschall, 1973, pp.30-31).